



[illegible]

دھرتی

[illegible]

در بیان
اینکه طریقه
و ادویه
الیه

پہاڑ

و میریزل بنی خلیج عبودی و صالح بن بله هندی میرزا ادا دبا ستم و حلافت و رعایات
بس حجت جنبه و دفعه صالح ابدان و قوام اجسام و آن متحقق بود طرح غوره گفتگو میفرمودند پس
مأمون و مختار و مجله و رکلام اعراف نام در جوگونی که اجسام و رعایا و دفعه طابع از همه
را گنایا کمال بقادر و معارف غده و مضار آن و در آنچه طاری بدان میشود و ارتفاع از
اذنعل و امراض و فائوشها و فتهای تفضل و توفیق در ایقام نمودن و آن خطاب بدایت
گفتگو نمایان حجت ایشان سکوت داشته املا ان شاء تعالی عرض افتاد خود و مطلقا حکم میفرمود
بر مأمون ملعون علیه لعنة و دایام مام علیه لعنة خود عرض کرد که چه میگویند یا ابا الحسن
و بچه قایل و معتقدی درین امریکه ماه روز و ادا در خض و توفیق بودیم چه درین امر برین
عظیم خطرات و معرفت این اشیا و افاضه نوافضه مضار و تدبیر جسد و نقد بدل بدین
آن بشوای میوشو این و میوزند که در زمین معضات مطلوب بقا آنچه که بجز میوزد بدان آگاه و بلوغ کرد
و بختاد و با اختیار و امان مردود داشت نرم با آنچه پیشین از من مرال بافت و مطلع کرد
از آنچه در دانتان انسان در دو سوسه و در ساعلم و علان در سمدت عتبت و بخود بود
و من جمیع میکم آنرا با آنچه معارف و مناسبات از آنچه معرفت از محتاج الیه ربان پس مأمون
ملعون با صلاحت غوره شیخی تمام متوجه فرمود که در حدیث حضرت صامت دستگاه علیه و سلم از او
ایمانه اسلام ایضا نصاحت مرافقت آن خلفه فرمود پس مأمون از عرض ده نامه آن خطاب فر
که مشعل بود استیجار و استعمال خوردن آن خطاب در آنچه ذکر و وعده فرموده بود از آنچه شیخ
الیه بود معرفت آن بر چه می کشید و تحریر کرده و در اذاعه و نشر بر و ساختن ادویه و
و حجات و مسواک کردن و حمام رفتن و دارو یکس کردن و تدبیر دانا و آنچه مافوق و مقیم را
احتیاج یافت بر حضرت مامان این نوشت که بخند آن انبیت کیم ایضا از العرج اعتمد
بالله اما بعد فقد وصال کتبا من الرئسین فیما امر من توفیق علی ما یحتاج الیه مناجرة

[illegible]

هر روز ملائجه غسل بالماء طيب تا ايند تا باعلیایات قوم خودشان مستعمل گردند بلکه مشهور
که بعضی بعضی خود را منی اختصاص بر علم طب نداده بلکه بعضی خود را بصفتها تعرف و صنایع
نظام عالم و اساس عرش خود را منوط بر مطالعة دینی حکماست **مسئله** تشخیص این امر
بضمیل از بعضی بسیار آوار و علامت آن بادود یکی از درمض دیگری استعمال کرده گشتا
مشتی بقتل نفس مجروح باشد قال الله تعالى من قتل نفسا فكلما قتل الانسان حیوا من ذم بعینه
طبیاست بر کمال احتیاط خود را در ایام عمری دارد و عیالات و عیال را با شعاع خود قرار
ندهد اما الحجة من ان الشیطان کراة که مرض از مرض حادة باشد و تشخیص هم داده باشد در
اینصورت ناخیر و علم بر جابر نخواهد بود و احتیاط در این مقام مثل حامله در ایام قیامت است
مجاز منزل بودن قول لم یجب علاج و معصیت قول است چه بدین قول اولی آن محلیه
کلیه فنی خواهد بود و حق طبعی مسلم باشد حق کافر حق نخواهد بود آنچه جابر بر حق میخواند و در
موضع میگوید که من با بنی عبدالمطلب علیه السلام کردم که من بخیرم خود را عملی نمایم و فرمود
استخاره بخانه او نه آنگاه معالج میکنم پس میگوید من عرض کردم که کفر از عملین از عساکر
اینست که سر از اینست مرد یک عملی بخیر خود میکند چند تنه او و در وقت خواب
و نشسته نماز نکند فرمودند که من این امر چه میگویند اما کن پس بنصره بر این خبر
طبیست هر چه بد بفرماید زجر می آید اما کسی که علم و راضی و بخلاف آن بهم رسد حق
بوده بسیار از قول آنکس غایب استفاده میشود آنچه مناسبات مقام و درین مجلس
بود که در این رساله ذکر نمودیم خود را نشاندن آنکس باشد آنکه آنجا سرچشمه نشیند و
فناقض خود و متنبی ذکر فرمود که در کتب الحقة هر دو را لحاظ نمود استعمال ادویه در امر
و دخول من است و ما هر یک از درمض فانیون یا فانیون هم کرده و تجربه متنبی و آنکه در این کتاب
و تجربه استعمال ادویه در امرض اینست که میفرماید و سأل الخیر عن شئ من ادویه که امرضا

انسانیت بر مال
ملک و ملک
خلف

بمثال

اعوان و تابع الملك	۱۱	این خانه را بنیادش در کمال اقبال و اقبال این و بازده اعوان را بداند بعد از آنکه امیر محمد کاند در کفر خاها شد
صدا زنده الملك	۲	اما خزانة بودن معدن آب محمد آنست که غدا ذکر تمام بدن از آب در او دم و بنفشه و صفا و آواز افشید و پادشاه از این صفتش را از مثل ملوک سلطان جمع و آب در کفر و بنفشه و صفا و آواز افشید و بخت و بر خاها بنفشه و آب در کفر و بنفشه و صفا و آواز افشید بخت و بر خاها بنفشه و آب در کفر و بنفشه و صفا و آواز افشید
حجاب الملك	۱	حجاب برین حد رحمت آنست که چون خاها ملک از کفر و بنفشه است با خاها بنفشه و آب در کفر و بنفشه و صفا و آواز افشید زنده هار و زکوفه برین حد رحمت آنست که چون خاها ملک از کفر و بنفشه
خزانة الملك	۲	قواب ان افضل است از قواب ملوک ظاهر و درین دکان و در و سادیت و عفا که اند از عفا و سادیت از کفر و بنفشه و صفا و آواز افشید و تفصیل اینها درین حد است

و اما تفصیل آنچند که بعد از تقویت و تأخیر افتاده و در مغز خلجده و لایق آنجا بنشیند ذکر کرده ام
آن سه چیز بر دو اول محال ملک بود که آن نیز سه چیز بود از عروق و دو ام اتصال سیم و باغ
از عروق پس باید دانست که آن بد و قسمت قسم اول است که بحرف و تحرکت که از لب
آن از قلب است که او را شریان میگویند که بعضی از آن را از لب شریان و از آن شریان را بنیاب
اعضا منجر میشود و این عروق در شریان را در حرکت میباید که بنیابها فیه و یکی دیگر از آن
اما حرکت بنیابها پس بجهت آنست که بواسطه این عروق ششیم لطیف و صافی کشیده شود
بقابل ثقل پس بدین واسطه حرکت یافت و از قلب منجر میزند بواسطه این عروق و بحکم

میں

مقاله ملک و ملک مخفی و مفاخره و بی سلطان و پادشاه آن ملک غلبت
و در بعضی از این عبارت معنی است که ملک آن چرخ است که در قلب است بنابر این
عبارت تفاوتی است از جمله عبارت اول ملک و پادشاه بدن عبارت از خودی خواهد بود
که آن محسوس است که در سینه موجود است و از قلب آن مشهور و معمول و بنابر عبارت
ثانی ملک آن عبارت از صورتی خواهد بود که در قلب و نظایر که معمول است در بعضی
خواهد بود پس بوصول عبارت خواهد بود از نفس ناطقه که بقول آن بخارج الحقیقت کبر
متکون میشود یعنی جبه قلب که از او روح حیوانی کوید و بنویسد تا حالت آنست که نفس
خواهد آید که فلان خانه ملک و کفر آن مقصود و تشبیه آن قلبت ملک ظاهر می
در نظام امور معنی و ولایت و قهرها و اوصاف آن تا از هر حق و معنی آن جدول است

نشان مختار	۱	ملک البدن
عقل البدن	۲	عقل البدن
قلب البدن	۳	قلب البدن
افعال البدن	۴	افعال البدن

بدن منتشر شود که عبارت عنقده و هم بحرهای مدخل قلبیت که در ضم طیب باشد و هم بحر
خارج قلبیت که آفاقا باشد بحرین عظیم قلب فاضل حرارت غریزیه میفرماید از این
بحرهای بارغضا و اما حرکت انقباضیه پس باید دانست که چون نسیم و حرارت که در داخل قلب
می شود متقلب می گردد بخارج روانی که او را روح معدن می گویند بواسطه این حرکت انقباضیه
روح معدن از قلب خارج قلب گدازد می شود و بواسطه حرکت انقباضیه بسیار انقباض
منتشر می شود و اما اتصال بحر آن عبارت است از آنجه که سبب وصل و اتصال اعضا می
اعضا گردد و خصوصا فاصل عظامه زیرا که در حقیقت اسرار جمیع و قوام آن باطوار
از این جهت که حکیم که الاطلاق عظام را صلب سخت و حیثیات مختلفه که ملازم وصل
آن عضو می گردد و در وقت پیروغ و خلق پیروغ و سهیمه نداد که وجود او صلب در وقت
غضاضه کمال بدخلیت در صلاح اعضا دارد و بهین جهت او را زغال می شود و بعد از آن
معدور و محبوس می شود و در این اوصاف بحر یکات متنبه و مرکبات مختلفه ملاک است
کفیل و حامل و با اعانت آن حامل می خواهد شد و اما ذراع فنی اعانت آن ملاک مستحق
از آنست که حاجت بیان داشته باشد زیرا که آنست که حامل قوی او را که بدانیست که
عبادت باشد از نفس منتشر گردد و چون فعل است زیرا که در صورت محسوسات متغایر می شود
با وجود او جمع می شود و از نوع خیالیه که آن قوه می باشد که حفظه صوری کند اگر چه در
صورت غایب باشد و از این جهت است که او را قوه مصوره نیز می گویند و از نوع خیالیه
که آن قوه می باشد که دخل و تصرف در صورتها جزیره سر یک و تفصیل که او را قوه فکر
نیز می گویند هرگاه عقل او را استعمال نماید و از نوع وهمیه که آن قوه می باشد که در
آن او را از معانی جزئیته است و از نوع حافظه و آن قوه می باشد که در طیفه آن حفظ
مدرکات قوه و همت و تدویر آن است و اما از این جهت است که او را قوه انزیه نیز می گویند

در میان
نمود و خستایان

در بیان
حق یوسف
بأیضا

حال احوال عاقلین را بعرض ظاهر رسانید هر آینه خاین نخواهد بود چه بایستی شود که نفع کلی
ملت خاند و ضرر یکی را بحد کزد و بسبب عدم اطلاع کجی و سکران غیر منکران و آه و افسوس
مهر بدمک موجب ابتلا کس خیر و غضب سلطان خواهد بود چنانچه که در دستل ص
مضرب خود کوتاهی نمودند و باین معنی اشاره نمودند که **حجاب اولاد ای کند ملک**
بآینه که عاقلان از ملک بجهت آنکه حضرت ملک در پشت حجاب نیتوان سر قیاب
حضور او شد مگر بسبب چشمها بس بلکه در پشت حجاب بلکه حجاب باشد که لابد
است در مطمح شدن بلجاریات خارجیه ظاهر به ادوات و ادوات که بخارج و داخل
رأیه باشد و آن خواص ظاهر بنات کتوف و امر و قهر و سامعه و سایر و ادوات و سایر
باشد و تقصیر دادن آن حجاب این مصداق بقهر و امر و سایر و ادوات و سایر در ادوات
ملک شرکت دارند شاید بجهت جلالت و زیادتی مغفقت آنست چه عزت آن ملک را
و کلات بجا و دین و دنیا نمایند بختل قهر و امر و کتوف و سایر و ادوات و سایر و ادوات و سایر
باجتماع شرط ادا و انشود و بعض ملک برساند و بدین جهت که بر سایر قوی تر
و بعضی و دار و این مصداق سلطنت ظاهر و غضب آنست که کسی باشی گویند
و بگویند که آنست که بیلاوه از دلالت که **روی حلق** و شمع مجلس ملکه در زیر کلاه
العدم و انظار آن ملک چنان متماصل میشود که هرگاه بعضی از عملیات اندر آن عمل و
در خدمت ملک باشند ملک بقدر دینش آنرا در میانند چنانچه در حدیث آمده
حقن ناطق جمع و صادق علیه و ادوات است که آنحضرت خطاب بمفضل فرمود فرمودند
که فکر کن ای مفضل در کسی که از مردم چشهای آن کو را باشد و در آنچه از داخل و متلازل
در میان و برسد پس بد رستی که آن کو را شناسد جای پاد خود و نمی بداند پس
روی خود و نمی شناسد و ادوات و دیکهای و کواکب و فیما بین منظر خویش و منظر دیگران

در بیان
معنی بود
چشمه انوار
ملک

ایکے حبیب
ہر دو چرخ
مکمل

درین
اعانت و کرم
ملک

اینکه زبان
مستقیم
است

کابینہ

اینجی از هجری ادا و ایشان نمود و چون دانست که ستم ملک زیانت لکن معونت اداوت والا
و هیچانست نغولانیکه بکرم نخواهد بود بلکه هر یک ظفر یکدیگر و سطرط باهرت و سوت و
تست چنانکه بعد از این اداوت احتیاج است حسن کلام آنرا بیاخته و فرایش میفرماید بلکه
صبر و رادی فرماید و درانیکه و حسن کلام مختصر است بر جمع و در دیدن حدیثی بملک
اینکه بینی زینت میدهد کلام را چنانکه زینت میدهد صحنه نانی خدا و صورت خود را
در صحنه ناپه ها نای معنی حتی است نمی چنی کلام که کمال مبتلای کام و کوفت و خدا
شده کلام آن از هنر افتاده خواهد بود و همچنین حال یکیکه دماغ اوضاع و یابریا
شده باشد و همچنین اداوت زیانت و حسن کلام او است و خوشتر آنکه در سطرط
است که نبیند و سطرط فرماید و این دو سخن در دود و خلای سازند بابت مخصوص
ملک چنین براکه ملک دوست دارد از رویهای خوشی پس هر وقتیکه بوی بدی بیاید
و وارد شود بر پشیمانک حضور و ملک را اذان بوی که می آید می رسد و می
بدست که اگر کاین بر اعوان و اضا و حضرت ملک بدی آید اما منع میشود نمایان ملک
این بوی بد تا طبع هابون ملک از این بوی بد رنج نبردند و اما عذاب و ثواب است
که شست است از عذاب و ثواب ملک ظاهری و افضل است و ذکر شد که عذاب ملک
بدن انسان جز آنرا اند و است و ثواب آن فرج و سرور است و اصل آن در حاکمات که برین
باشد و اصل فرج در رب و ملکین است که در قلع باشد و در این دو اصل دوری و
هست که در اینجا کشیدن و رسول و مستقل یک بوی بدی پس از اینجا است که ظاهر شود
فرج و جزین پس مرتبه شود علامه هر دو در روی انسان و بودن آن دور اند و روی
حجت آنست که حکیم علی الاطلاق بقضای حکمت بالغه و بانی چنان تفرید کرد که بوی بد
بلاست از ناصیه و روی ملک مستطط کرد از دوز و نا امان حضور و در دماغ هر

انکہ دو مخمر
نی سڑا جس
میت

يك
اصل منج
واصل
حزن

مخفف آن
مندان

فدکتر صرف
عندنا

از اندازه خود بخورد و چه بجهت افراط و تفریط و هر گاه است با جهت افراط که زیاد باشد پس ذکر آن تفصیل کند شد و اما جهت تفریط پس باید دانست که مراد از آن تفصیل و در نیست بلکه مراد از آن ترک اعتدال در وقت آن و ترک بقدر عادت است چنانچه بسیار آن در صیغه گذشت پس در صورت نقصان غذا نقله نقد باز عروق و قوی ضعف نفس با هم رساند و بسیار شود که قوی حاضر و اورا مسکانه و باید و آن الهضام از بعد داخل عروق و کبد میشود و عضو در وقت که افراط عروق کرده باشد پس بحال عروق کبد حاصل خواهد آمد و در بعضی از نسخ و کذا لاله نیز شرط است یعنی چنانچه در غذا و صرنا و نباید زیاد و در نقیصه نمودن تا نفع بخشد همچنین است حال در آب خوردن چهره یا در خوردن آب و کم خوردن آن از قدر صاحب عقل است بدن آدمی قاعده و یکی که مکمل قاعده است باقیذات است که فرموده و همچنین است طریقه ق در غذا خوردن از یک بخوری از غذا و طعام بقدریک در دهان و ترش گشت کبد و در دست خوردن از غذا خوردن در حالیکه بآن شوق بآن طعام دانسته باشی و میل ق بآن میکند پس بد رستی که مرعای آن را مورد ویا آنگونه دست برداشتن از طعام اصل بحال مسکون بدین ق خواهد بود و از برای عقل توازن و بر جسم نافع خواهد بود اصلحین آن بحال معد و بدن عینه سهولت مضمت آنست بر معد و پس آن سهولت مضمت بر معد معلوم است که فریدن نخواهد بود پس بحال بدن نیز نخواهد بود و اما باعث ذکاوت کمالی سرعت فهم بودن آن حجت است که چون معده امتلا را رساند بخار در دهان بامع تصاعد خواهد بود و تصاعد بخارات در دست راست غلظت روح مضاعف و انکدار جواس باطنی و ظاهری خواهد بود و این معنی مستلزم ترک کرنی آنگاه عقل خواهد بود و معقول آن و نیک نگاه داشتن آن موقوف بر رعایت قواعد باقیذات و کمال

بن
انکه عذرا
سردار و زان
کر مراد و زان
و عذرا و زان
و فضل و زان
و عذرا و زان
و عذرا و زان

مستطاب
فقد اشتهر
بمقامه
مستطاب

می

بره و با بصورت باید فریاض آن جناب را که فاعله چهارم است رعایت نمود و آن اینست که
مغیر باید که ابتدا باید کرد در طعام خوردن سبکی بین غذاها آن بخورهای غذای قوی باشد
بقدر رعایت و بعد طاعت و نماز و آخر و بعد آن اینست که هرگاه امر مفک شود و طعام
خیلدار مقدم داند در طعام لطیف غذای لطیف پیش از غذای غلیظ مقدم میشود
آنگاه درمی یابد بجهت نفوذ نمودن با معده آهسته تر شدن راه امعاء بسبب غذا و
طعام غلیظ الطبعی که مقدم شد فاسد نمیشود آنگاه مخلوط میشود غذا، غلیظ غنی
منضم او را نیز فاسد نمیداند آنگاه بجهت دفعه در مده حاصل میکردن اولی آنست
که در صورت خللی بودن معده از غذا و خلط صول و وضوهای شفا و معده این فاعله را
مرحی داشته بجهت غذا و لطیف و چنین حال معده زود طبعی نموده و تحلیل میدهد و بکن
میداند و زود غذای غلیظ فاسد را دفع خواهد کرد ان شاء الله تعالی و فاعله پنجم اینست که ی
فرمایند نه مانیکه واجب است در آن غذا بخوری در درون باید بعد از گذشتن هشت
ادزد و باشد و یا سه دفعه غذا بخوری در ظرف دو روز اول صبح زود یکی شام
و چون دو روز شد غذا بخوری مگر آنکه هشت ساعت از دو روز گذشته باشد و بکن
احتیاج نباشد خوردن نداری چنین امر نموده و بعد از آن معده را با صلوات علیها که
بصل علیها ستر و بعد از این دو طریق در غذا خوردن معلوم نیست شاید اختصار باشد
مخاطب خود دانسته باشد چه هفته بعد از الله دفعه و بوده و مسئول بدو خوردن بود
و دفعه هفده آن اقتدر و قریح بدست که کمالات پنج زاید بر این دانسته باشد و مراد از علی
سایه خوردن آن جناب باشد که حدیث بخورد آن امر نموده که بگویند با حق آن اینست که
معمول دارد و در یکی از این مسالک سلوک نماید تا تسلیم بماند و دیگر غذا با و بر می
رساند و الا هیچک از این دو طریق غذا خوردن در هیچ عصری از اقصای دهر میسر است

در کتاب
تقی بن
الافندی

قائد
فرید دغدا
نور

علاج نشو و نما در سن ۱۲ و ۱۰ که پاره راسب رینجه گشته که مرض مذکور را رفع نماید

جوارش با این پیر

خرفان سنبل الطیب صمغی حبیبان عویسان نافله کبر صغار
رقطان راجینی جزیرا زینیل صف الدبره قطری نین رقفیل
عنبر شیب فیفید علی کفته علاوه برادونه قی یکونه جوارش حبیب
علاوه کر مرافق تحب با با جبر مرانو طیب ساز جنبر سارون غقه

[illegible]

نہا پر فمیا و

آتش را باغ	دکنان زج	دعبد	نیزه زاده	سئل الطیب	حکما لعل	طیغ اندازد
کرمی	کرمی	لین زبان	کل سنج	و آن بیت	نژاد دخت	دکنان دے
حق کرده	کرماد لعل	گرفت	کرد و خط	حق شوی	کرات	نک لعل
خوب تر	است یعنی	و آلا دهر	آن بهم	دعوف	و آن حرف	و نکه
نورده	ماورای	بهم مرده	مرده	است	است	کویند

قانون یا زدهم در بیان سفید ساختن دندانها بدینکه آن خباب زمناش فرموده و ایست
که خواهد سفید از دندانها خود را پس بکوبد بکوبن طبع اندر دانی و سفید و روشن آن کف
دربار و هر دو را حتی غرقه بجهد یکبار کمال صورت بهرساند آنگاه بدندانها خود منارند
آنها را که نافع و دندان و بعضی انسان خواهد بود قانون دوازدهم در بیان
حالاتیکه آدمی درو میدهد باعتبار اقتصاد و طبیعت منباعتی را حدت
مرض و نحوها بداند که حکیم علاءالله و جل سلطان بجهت حکم و مصالح خدایی
انسان را خود هزار سال عمر نماید خود صد سال حکامات خدای که در کتب قدیمه
با نشان می آورد و با نشان ملطاف فرموده که هیچ جالعی از حکامات مغرور نشود
در هر عاقبت کار خود باشد و از آن حکامات شریف و وضع شاه و کد را
خلاصه نیست و آن حالت چهار حالتی است که برود و با طماری و در عارض
انسان میشود و خاتمه آن جناب قبول شریف خود بیان فرموده و چهار حالت
و اما آن چهار حالت را در این حد و لطف الهی

میفایم بروحی که اسهل بضبط و
خوش آید بطبع
باشد

2212

تبدیل
کلیات
جملات

الجهات	العدد	الخاص
الجهة الاولى	العدد	الخاص
الجهة الثانية	العدد	الخاص
الجهة الثالثة	العدد	الخاص
الجهة الرابعة	العدد	الخاص
الجهة الخامسة	العدد	الخاص
الجهة السادسة	العدد	الخاص
الجهة السابعة	العدد	الخاص
الجهة الثامنة	العدد	الخاص
الجهة التاسعة	العدد	الخاص
الجهة العاشرة	العدد	الخاص

والتوجه من هذه الجهات هو ان يكون الجسم في حالة توازن بحيث لا يميل الى جهة واحدة من هذه الجهات...

توجه من هذه الجهات

فانما سمي وهم ديبان جهات كرون والتوجه من هذه الجهات انما هو ان يكون الجسم في حالة توازن...

الجهة الاولى	العدد	الخاص
الجهة الثانية	العدد	الخاص
الجهة الثالثة	العدد	الخاص
الجهة الرابعة	العدد	الخاص
الجهة الخامسة	العدد	الخاص
الجهة السادسة	العدد	الخاص
الجهة السابعة	العدد	الخاص
الجهة الثامنة	العدد	الخاص
الجهة التاسعة	العدد	الخاص
الجهة العاشرة	العدد	الخاص

والتوجه من هذه الجهات هو ان يكون الجسم في حالة توازن...

توجه من هذه الجهات

توجه من هذه الجهات

الجهة الاولى	العدد	الخاص
الجهة الثانية	العدد	الخاص
الجهة الثالثة	العدد	الخاص
الجهة الرابعة	العدد	الخاص
الجهة الخامسة	العدد	الخاص
الجهة السادسة	العدد	الخاص
الجهة السابعة	العدد	الخاص
الجهة الثامنة	العدد	الخاص
الجهة التاسعة	العدد	الخاص
الجهة العاشرة	العدد	الخاص

والتوجه من هذه الجهات هو ان يكون الجسم في حالة توازن...

توجه من هذه الجهات

الجهة الاولى	العدد	الخاص
الجهة الثانية	العدد	الخاص
الجهة الثالثة	العدد	الخاص
الجهة الرابعة	العدد	الخاص
الجهة الخامسة	العدد	الخاص
الجهة السادسة	العدد	الخاص
الجهة السابعة	العدد	الخاص
الجهة الثامنة	العدد	الخاص
الجهة التاسعة	العدد	الخاص
الجهة العاشرة	العدد	الخاص

والتوجه من هذه الجهات هو ان يكون الجسم في حالة توازن...

توجه من هذه الجهات

توجه من هذه الجهات

درست
فقد کردن
و آنچه در فساد
باشد
نمود

فانون بود هم در میان مواضع فساد است بدانکه آنچه متعارف است موضوع فساد
چهار دلی میباشد لکن یکی از آنها در زمان ماضی گشت و ما در این بعد اول اسماء و وجه
شیر و غریب و متعارف و فساد آنها را تحصیل باین خواهیم نمود

اسماء	معرّفه	تعریف الغرّوب	مناخ الغصه
۱	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که از طرف انسانی ساخته گشته باشد تا باینکه آن فساد در این زمان ماضی گشت و ما در این بعد فقد نمائیم	مناخ الغصه
۲	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که از طرف غیری باطنی مرفق و عیان می باشد که از و انسانی و از فسادان و معنی دارد	مناخ الغصه
۳	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت انسانی گشته و باطل است و از جهت غیری فقد نمائیم	مناخ الغصه
۴	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت غیری گشته و باطل است و از جهت انسانی فقد نمائیم	مناخ الغصه
۵	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت غیری گشته و باطل است و از جهت انسانی فقد نمائیم	مناخ الغصه

فانون

فانون بود هم در میان مواضع فساد است بدانکه آنچه متعارف است موضوع فساد
چهار دلی میباشد لکن یکی از آنها در زمان ماضی گشت و ما در این بعد اول اسماء و وجه
شیر و غریب و متعارف و فساد آنها را تحصیل باین خواهیم نمود

اسماء	معرّفه	تعریف الغرّوب	مناخ الغصه
۱	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که از طرف انسانی ساخته گشته باشد تا باینکه آن فساد در این زمان ماضی گشت و ما در این بعد فقد نمائیم	مناخ الغصه
۲	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که از طرف غیری باطنی مرفق و عیان می باشد که از و انسانی و از فسادان و معنی دارد	مناخ الغصه
۳	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت انسانی گشته و باطل است و از جهت غیری فقد نمائیم	مناخ الغصه
۴	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت غیری گشته و باطل است و از جهت انسانی فقد نمائیم	مناخ الغصه
۵	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت غیری گشته و باطل است و از جهت انسانی فقد نمائیم	مناخ الغصه

فانون
فقد کردن
و آنچه در فساد
باشد
نمود

درست
فقد کردن
و آنچه در فساد
باشد
نمود

فانون بود هم در میان مواضع فساد است بدانکه آنچه متعارف است موضوع فساد
چهار دلی میباشد لکن یکی از آنها در زمان ماضی گشت و ما در این بعد اول اسماء و وجه
شیر و غریب و متعارف و فساد آنها را تحصیل باین خواهیم نمود

موضوعات	مناخ	مناخ و دلایل
۱	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که از طرف انسانی ساخته گشته باشد تا باینکه آن فساد در این زمان ماضی گشت و ما در این بعد فقد نمائیم
۲	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که از طرف غیری باطنی مرفق و عیان می باشد که از و انسانی و از فسادان و معنی دارد
۳	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت انسانی گشته و باطل است و از جهت غیری فقد نمائیم
۴	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت غیری گشته و باطل است و از جهت انسانی فقد نمائیم
۵	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت غیری گشته و باطل است و از جهت انسانی فقد نمائیم

فانون

موضوعات	مناخ	مناخ و دلایل
۱	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که از طرف انسانی ساخته گشته باشد تا باینکه آن فساد در این زمان ماضی گشت و ما در این بعد فقد نمائیم
۲	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که از طرف غیری باطنی مرفق و عیان می باشد که از و انسانی و از فسادان و معنی دارد
۳	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت انسانی گشته و باطل است و از جهت غیری فقد نمائیم
۴	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت غیری گشته و باطل است و از جهت انسانی فقد نمائیم
۵	فقد کردن	و آن عبارت از فساد است که به جهت غیری گشته و باطل است و از جهت انسانی فقد نمائیم



خطی «فر»
۸۷